

جهانی سازی؛ بحران فراسوی انقلاب اسلامی در قرن بیست و یکم

اصغر افتخاری*

«فرهنگ جهانی شده‌ای که ما هم اکنون با آن مواجه هستیم، یک فرهنگ جهانی ناکجا آبادی نیست. فرهنگی نیست که از جمع بین تجارب و نیازهای بشریت حاصل آمده باشد. حتی به صورت یکسانی از گونه‌های فرهنگی موجود تغذیه نمی‌کند... بلکه حاکم گشتن یکی از این گونه‌های فرهنگی است... در یک کلام، مقصود همان فرهنگ غربی است.»^۱

تفسیر و تعبیر، تامیلسون^۱ از «جهانی شدن» - از آن جا که بین دو چهره متفاوت این پدیده تفکیک قایل می‌شود - دقیق و در خور توجه است. در دیدگاه وی «جهانی شدن به مثابه یک فرصت»، از «جهانی شدن به مثابه یک تهدید»، متمایز شده و برای این منظور سه شاخصه «ابتناء بر تجارب بشری»^۲، «پاسخ گویی به نیازهای انسان»^۳ و «بهره مندی از کلیه فرهنگ‌ها» (تکثر فرهنگی)^۴ مورد توجه قرار گرفته است. با توجه به همین سه ویژگی است که تامیلسون شرایط فعلی جهان را بیشتر مطابق با «پروژه جهانی سازی»^۵ تا «فرآیند جهان‌گرایی»^۶ یافته است. وی به آن جا می‌رسد که فرهنگ غربی، در جستجوی اعمال سلطه و نوعی سیطره بر گستره جهانی است، که طبیعتاً از طریق مسالمت‌آمیز محقق نخواهد شد. این معنا مورد توجه طیف متعدد و متنوعی از اندیشه‌گران قرار گرفته است؛ تا آن جا که «پیتر ورسلی»^۷ در مقاله «مفاهیم کلاسیک از فرهنگ» آن را «جریانی یکسویه» ارزیابی می‌نماید، که هدف از آن حاکمیت یک فرهنگ و تمدن بر گستره جهانی می‌باشد.^۸ «دیوید هلد»^۹ پا را از این فراتر گذاشته و اظهار می‌دارد: جهانی شدن در پی (صرفاً) تحمیل برخی از ارزش‌های فرهنگی خاص نیست؛ بلکه افزون بر آن تغییر مؤسسات حقوقی - سیاسی ای که بر مبنای این ارزش‌ها

تأسیس شده‌اند را نیز طلب می‌کند. مطابق تلقی و تعریفی که هلد از «دموکراسی جهان شمول»^۹ ارائه می‌دهد؛ نظمی جدید و فراگیر^{۱۰} ایجاد خواهد شد که نوعی ساختار فراملی برای عمل سیاسی پدید می‌آورد. این ساختار تازه از آن جا که «فراملی» و «مبتنی بر ارزش‌هایی واحد» (و به تعبیر او مشترک)^{۱۱} است، امکان مداخله در مقدرات سیاسی سایر واحدهای ملی را به قدرت‌های برتر می‌دهد و بدین ترتیب زمینه ایجاد نوعی نگرش مسلط فراهم می‌شود. براین اساس نوع خاصی از «زاماداری» تجویز می‌گردد که مجال را برای الگوسازی سیاسی، توسط واحدهای سیاسی مستقل دیگر، تنگ نموده و ایشان را وادار به تبعیت می‌نماید.

نگرش بالا اگر چه از یک منظر جدید می‌نماید، اما از حیث ماهیت با روش حاکم بر گستره جهانی در دوره جنگ سرد، چندان تفاوتی ندارد.^۳ چرا که این تلقی از جهانی شدن، ریشه در ایده محوری «سلطه‌طلبی»^{۱۲} دارد که در دوران جنگ نیز مد نظر بوده است. هلد در این باره می‌نویسد:

«در فاصله زمانی جنگ جهانی دوم تا ۱۹۸۹، ماهیتاً امنیت ملی متأثر از درگیری بزرگی بود که بین آمریکا و شوروی جریان داشت. این دو کانون قدرت در مواجهه با یکدیگر سعی داشتند، ائتلاف‌های تازه‌ای را تأسیس نمایند... تا از این طریق با بسط گستره امنیتی خود، بر رقیب فائق آیند.»^۴

با توجه به تجلیات «جهانی شدن» در فردای جنگ سرد، چنین به نظر می‌رسد که غرور ناشی از پیروزی لیبرالیسم بر کمونیسم، انگیزه «سلطه‌طلبی» را به گونه‌ای تازه در این اردوگاه احیاء کرده است، به گونه‌ای که «لیبرالیسم» با بهره‌مندی از تئوریهای انقبالی آن چه «فوکویاما» اظهار داشته و از ظهور ایدئولوژی برتر سخن گفته؛^۵ و به کارگیری آموزه‌های عملی‌ای همانند آن چه «هانتینگتون»^{۱۳} با عنوان «برخورد تمدن‌ها» مطرح نموده است؛^۶ سعی دارد خود را «جهانی» نماید. این استراتژی چنان که «باری هلدن»^{۱۴} نیز دریافته، «جهانی شدن» را به «پروژه‌ای» تبدیل ساخته که بسیاری از واحدهای سیاسی، آن را یک تهدید امنیتی جدی یافته و به یقین، آنها را به ایستادگی در برابر آن وا می‌دارد.^۷ بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسد که پدیده جهانی شدن - آن گونه که ما با آن مواجه هستیم - بیش از یک فرصت، در بردارنده «تهدیدات» جدی می‌باشد که می‌طلبد تا از سوی باورمندان به ارزش‌های انقلاب اسلامی، مورد توجه قرار گیرد.

نوشتار حاضر اگر چه به بررسی این بعد از جهانی شدن برای انقلاب اسلامی اختصاص دارد، اما نافی فرصت‌های احتمالی که می‌توان از این رهگذر تحصیل نمود، نیست. به عبارت دیگر نویسنده به وجود فرصت‌ها و تهدیداتی از ناحیه جهانی شدن برای انقلاب اسلامی باور دارد؛ اما از آن جا که چهره فعلی - و آنچه در مقام عمل از جهانی شدن محقق شده - بیشتر «تهدید برانگیز» است تا «فرصت ساز»؛ این جنبه از بحث را برجسته و مورد توجه قرار داده است. برای این منظور ضمن کالبد شکافی معنای حاکم از جهانی شدن؛ تهدیدهایی که فراسوی انقلاب اسلامی موجود است، فهرست شده و در پایان - و با استفاده از روش امکان سنجی ماتریسی - سعی شده، آینده چنین برنامه و پروژه‌ای پیش بینی گشته و سناریوهای مختلف احتمالی از آن بیان گردد.

الف. فرهنگ و تعارض

«منافع را بازیگرانی تعیین می‌کنند که تحت تأثیر عوامل فرهنگی قرار دارند. این بدان معنا نیست که مقوله عینی قدرت غیر مهم است؛ بلکه بالعکس، دولت‌ها و سایر بازیگران بدون شک به دنبال قدرت مادی خود... خواهند بود. اما پرسش اساسی این است که دولت‌ها چه نوع از قدرت و یا امنیتی را دنبال می‌کنند؛ و برای کدامین هدف؟»^{۱۵}

پرسش ساده‌ای که «پیتر جی. کاتزنشتاین»^{۱۵} و سایر نویسندگان همکار او در اثر مشهور «فرهنگ امنیت ملی: هنجارها و هویت در سیاست جهانی»^{۱۶} مطرح می‌سازند، در واقع نقطه آغازین مطالعات تازه‌ای در حوزه امنیت پژوهی به شمار می‌آید که به عقیده آنها، کلید فهم تحولات جاری را با تأکید بر مطالعات فرهنگی به ما می‌دهد. از این منظر واحدهای سیاسی در فضای امنیتی تازه‌ای قرار می‌گیرند که مؤلفه‌ها و شاخصه‌های اصلی آن، فرهنگی هستند. به عبارت دیگر - و چنان که ریچارد اولمان^{۱۷} اظهار داشته - چار چوب معادلات امنیتی تغییر یافته و دو ویژگی تازه در آن موضوعیت می‌یابد.^۹ توجه به این دو شاخص، از آن جا که ماهیت معادله امنیتی جمهوری اسلامی ایران را (به مثابه بازیگر سیاسی‌ای که حامل ارزش‌های فرهنگی انقلاب اسلامی است) در مواجهه با سایر واحدهای سیاسی، به خواننده می‌شناساند، ضروری می‌باشد. این

اول: فرهنگی شدن محیط امنیتی

«رونالد جیرسون»^{۱۸}، «الکساندر ونت»^{۱۹} و «پیتر کاتزنشتاین» در مقاله «هنجارها، هویت و فرهنگ در امنیت ملی»، بر این مطلب تصریح نموده‌اند که: هر محیط امنیتی دارای حداقل سه لایه است که نوع و ترکیب آنها، سیاست امنیتی واحدهای ملی را شکل می‌دهد. این سه لایه عبارتند از: نهادهای رسمی^{۲۰} که رژیم امنیتی^{۲۱} آن واحد را شکل می‌دهند؛ فرهنگ سیاسی جهانی که ارزش‌های مشترک و عام را بیان می‌دارد؛ و بالاخره الگوهای بین‌المللی که به ایجاد «روابط حسنه»^{۲۲} و یا «روابط خصمانه»^{۲۳} در بین واحدها منجر می‌شوند.^{۱۱} با توجه به وضعیت لایه‌های سه‌گانه بالا در عصر حاضر، می‌توان چنین نتیجه گرفت که حساسیت‌های فرهنگی نسبت به گذشته در معادلات امنیتی، موضوعیت بیشتری خواهند یافت. به همین دلیل است که نویسندگان مقالات، چنین می‌نگارند:

«ما مدعی هستیم که محیط امنیتی که دولت‌ها در آن به عمل مشغول هستند

بیشتر فرهنگی است تا صرفاً مادی.»^{۱۱}

با این توضیح و با توجه به شکاف فرهنگی بین مکتب اسلام - آن گونه که حضرت امام رحمة الله علیه بیان داشته و مبنای تأسیس جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته است - با مکتب لیبرالیستی - که صورت رادیکالی آن توسط آمریکا دنبال می‌شود - می‌توان چنین استنتاج نمود که محیط امنیتی به شدت ملتهب گردیده و بر خلاف گذشته، تعارض‌های فرهنگی تا سطح معادلات امنیتی ارتقا خواهند یافت. این مداخله‌گری که از سوی قدرت برتر مادی و در قالب پروژه «جهانی شدن» دنبال می‌شود، از واحدهای فرهنگی معارض می‌خواهد تا در جهت تغییر در ماهیت فرهنگی نظام سیاسی خود اهتمام ورزند. به عبارت دیگر «تحول هویت دولت» را به نفع «هویت لیبرالیستی» به عنوان یکی از اهداف اصلی جهانی شدن، طرح و دنبال می‌نمایند. «فردریک فری»^{۲۴} و «کنث والتز»^{۲۵} با اشاره به همین بعد از جهانی شدن، اظهار می‌دارند: تغییر فرهنگی‌ای که از رهگذر جهانی شدن به آن اشاره می‌رود، دلالت بر ضرورت تغییر بنیادینی در هویت سیاسی جامعه ملی دارد. چرا که نخست، تلقی ایشان را از زندگی متحول می‌سازد؛ دوم آنکه الگوی

حکومتی آنها را دیگرگون می‌نماید؛ و بالاخره آنکه نظم سیاسی تازه و یکدستی را در گستره بین‌المللی حاکم می‌نماید.^{۱۲} با این توضیح معلوم می‌شود که صرف تغییر دیپلماسی یا رفتار ظاهری یک واحد سیاسی، هدف اصلی پروژه جهانی شدن نبوده و هدف بالاتری - که همان تغییر هویت دولت (نظام سیاسی) باشد - دنبال می‌شود.

«مدعای ما آن است که محیط فرهنگی صرفاً بر رفتارهای دولت تأثیر نمی‌گذارد؛ بلکه افزون بر آن... هویت دولت‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد.»^{۱۳}

از این نظرگاه جهانی شدن، فرهنگ جهانی‌ای^{۲۶} را به ارمغان می‌آورد که به گفته «جان تاملینسون»^{۲۷}، برخلاف گذشته «ناکجا آبادی»^{۲۸} نیست بلکه به شکل «عینی» و در قالب فرهنگ لیبرالیستی، خود را بر گستره جهانی تحمیل می‌نماید.^{۱۴} این تحمیل به طور طبیعی از سوی واحدهای سیاسی مستقلی که دارای مبادی متفاوتی هستند - از آن جمله جمهوری اسلامی ایران که گفتمان سیاسی اسلام را به مثابه منشور اصلی حیات سیاسی خود پذیرفته است و یا جمهوری خلق چین که با نگرش متفاوتی به موضوع می‌نگرد - به چالش فرا خوانده خواهد شد؛ چالشی بزرگ که موضوع اصلی «عصر جهانی» خواهد بود.^{۱۵}

ب: هنجار و تعارض

هر گفتمانی مبتنی بر هنجارهایی^{۲۹} است که قوام و اعتبار آن بستگی به میزان اعتبار آن هنجارها دارد. اما این واقعیت که پروژه جهانی شدن به دخل و تصرف در کانون‌های مولد هنجارها پرداخته و از این طریق نوعی تعارض را بین پیروان گفتمان‌های مختلف پدید آورده است؛ سبب گشته تا برخی از اندیشه‌گران از ایده «برخورد» تا «گفتگو» به عنوان واقعیت عینی حاکم بر جهان معاصر یاد نمایند. این موضوع در سطح نظری، به شکل مبسوطی توسط «پل کاورت»^{۳۰} و «جفری لگرو»^{۳۱} به بحث گذارده شده و در سطح سیاست خارجی نیز، توسط «هانتینگتون» به صورت نظریه برخورد تمدنها، مطرح گردیده است.

«کاورت» و «لگرو» بر این باورند که هنجارها از سوی سه کانون اصلی، تولید و عرضه می‌گردند که هر سه متأثر از جهانی شدن؛ دستخوش تحول گردیده‌اند. پس در

نتیجه می‌توان بروز برخوردهای هنجاری را در آینده جهان پیش بینی نمود. این برخوردها می‌توانند در سطوح شخصی، ملی، منطقه‌ای و حتی جهانی روی داده و بدین ترتیب، چهره آینده جهان بیش از آرامش با نا آرامی شناسانده می‌شود.^{۱۶} بنا به نظر این اندیشمندان، سه کانون عمده مورد توجه عبارتند از:

نخست: فرآیندهای بوم شناختی^{۲۲}

این فرایند که ناظر بر نوع تعامل انسان با محیط اطرافش می‌باشد، از ناحیه تغییرات فزاینده‌ای که در محیط پیرامونی، با سرعت سرسام آوری در حال وقوع هستند، تهدید شده‌اند. از این منظر، تناسب بین محیط و انسان به واسطه این تغییرات - که جهانی شدن به آنها دامن می‌زند - از بین رفته و در نتیجه، هنجارهای پیشین توسط هنجارهای تازه‌ای که هر روز به شکل فزاینده‌ای می‌آیند و می‌روند، تهدید می‌شوند. «السن»^{۲۳} در مقاله «فراز و فرود ملت‌ها»، این موضوع را در سطح ملی به بحث گذارده و نشان داده که چگونه تغییرات اجتماعی و اقتصادی می‌توانند به مرگ ملت‌ها منجر شوند.^{۱۷} نمونه بارز این مدعا را می‌توان در تحولات رخ داده در اتحاد جماهیر شوروی سابق مشاهده کرد که «رابرت هرمان»^{۲۴} در «هویت، هنجارها و امنیت ملی» بدان پرداخته و شکست سیاست شوروی را به رویش هنجارهای تازه‌ای مستند کرده است که به صورت تحمیلی از بیرون به درون این واحد سیاسی راه یافته‌اند.^{۱۸}

دوم: فرایندهای اجتماعی^{۳۵}

منظور از این گونه فرآیندها، روشی است که مطابق آن انسان‌ها به تعریف، سازماندهی و دولت سازی برای صیانت از خویش همت می‌گمارند. براین اساس فرآیندهای اجتماعی در بطن خود، هنجارهای ویژه‌ای به همراه دارند، که با رواج این فرآیندها در بستر جامعه؛ ارزش‌های مورد نظر به صورت غیرمستقیم طرح و مورد استناد قرار می‌گیرند. نتیجه این تحول آن می‌شود که «فرآیندها» نیز، از هنجارهای درون جامعه - به هنگام شکل‌گیری - متأثر می‌شوند؛ اما در عین حال با تولید هنجارهایی تازه، هنجارهای اجتماعی پیشین را نیز به چالش فرا می‌خوانند. این ارتسباط متعارض و دوگانه که از آن به «رابطه متقابل: در گرد - برگروه»^{۲۶} یاد می‌شود، حکایت از آن دارد

۳۷ که: جهانی شدن با دامن زدن به فرآیندهای اجتماعی تازه (مانند جنبش‌های مختلف و متنوعی که در غرب و براساس فرهنگ غربی در سطح روابط فردی، اجتماعی و یا سیاسی پدید آمده‌اند) عملاً به انتقال هنجارهای مورد نظرش نایل آمده و بدین ترتیب، واحدهای سیاسی مقابل و مکاتب عقیدتی رقیب خود را، از درون دچار چالش می‌نماید.^{۱۹} آن چه با عنوان مشکل «گسست نسل‌ها» در جامعه فعلی ما از آن یاد شده و مانعی جدی در برابر فرآیند مثبت انتقال هنجارهای مذهبی - ملی از نسل انقلابی به نسل آینده تلقی می‌گردد؛ مصداق بارز این آسیب است.

سوم: فرآیندهای داخلی^{۲۷}

چنان که «رابرت کیوهان»^{۲۸} و «جویدیت گلدستین»^{۲۹} در مطالعات خود پیرامون ماهیت جهانی شدن، اشاره کرده‌اند؛ جهانی شدن الگوی رفتاری بازیگران داخلی را نیز دستخوش تغییر می‌سازد و بدین ترتیب مایل به حاکم ساختن هنجارهای تازه‌ای است که ضرورتاً، با هنجارهای پیشین جامعه همخوانی ندارد. به عبارت ساده‌تر، جهانی شدن به تغییر الگوی رفتاری پیروان و تهی کردن «گفتمان» حاکم از معنای بومی‌اش همت گمارده و بدین ترتیب زمینه زوال گفتمان‌های بومی را فراهم می‌آورد.^{۲۰}

بر این اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت که: از آن جا که پروژه جهانی سازی، در مقام تحمیل هنجاری‌های خاصی است که علی‌رغم عدم بهره‌مندی از اجماع عمومی، پیروان آن در مقام حاکمیت بخشیدن به آن می‌باشند، دیر یا زود تعارض‌هایی را در گستره جهانی به دنبال خواهد داشت. یک نمود این تعارض می‌تواند، چالش بزرگی باشد که بین فرهنگ‌های اصیل و بومی - که خواهان صیانت از هنجارهای خود هستند - با فرهنگ مهاجم رخ می‌دهد. یعنی همان ایده‌ای که «هانتیگتون» در «برخورد تمدن‌ها» به آن اشاره داشته و می‌نویسد:

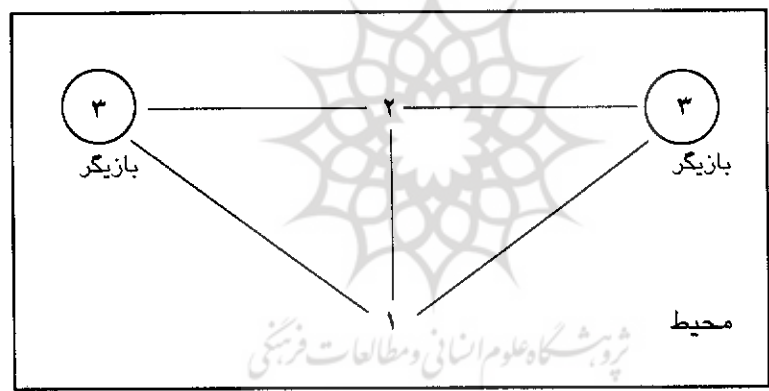
«دعاوی جهان‌گرایانه تمدن غربی [مبنی بر سطیره جهانی آن] باعث بروز درگیری‌هایی بین تمدن‌ها خواهد شد. درگیری‌هایی که به شکل فزاینده‌ای احتمال دارد تعداد آنها زیاد باشد و به طور مشخص در خط تلاقی تمدن غربی، از یک طرف - و تمدن اسلامی و چینی - از طرف دیگر - رخ می‌نماید.»^{۲۱}

اما چهره دوم این تعارض را می‌توان در سطح داخلی مشاهده کرد که از محل ایجاد

اختلاف بین هنجارهای رسمی با هنجارهای غیر رسمی - یعنی از محل فرایندهای اجتماعی بوم شناختی و داخلی - پدید آمده و به صورت غیر مستقیم درگیری بین گفتمان‌ها و برون نامی را به دنبال می‌آورد. نمودار شماره یک، بیانگر این‌گونه تعارض از محل باز سازی و باز تعریف هنجارها که از جمله موضوعات اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به شمار می‌آید- است.

نمودار شماره ۱

منابع سه‌گانه هنجارها*



* Source: The Culture of National Security.

ج. هویت و تعارض

از جمله محورهای نزاع برانگیزی که در ذیل پروژه جهانی سازی فعال شده و تهدیدی بالقوه برای بسیاری از نظام‌های سیاسی فرض می‌شود، هویت سازی است که در ابعاد و سطوح متفاوتی عمل می‌نماید. عمده‌ترین این آثار عبارتند از:
 اولاً- ایجاد هویت‌های تازه که انسجام و وفاق ملی را به چالش فرا می‌خواند.
 ثانیاً- ایجاد تغییر در هویت دولت ملی که به فرسایش (و در یک نگاه افراطی) به زوال ایده دولت منجر می‌شود.

ثالثاً - باز تولید و بازسازی شبکه و ساختاری که دولت ملی در آن قرار دارد و در نتیجه، هدایت دولت به عرصه‌های تازه‌ای که با خط مشی پیشین آن هماهنگی ندارد.^{۲۲} بر این اساس، جهانی‌سازی هویت‌های موجود را متحول یا نابود می‌سازد که می‌تواند برای نظام‌های سیاسی تازه استقرار یافته‌ای چون جمهوری اسلامی ایران که به دنبال اهداف و آرمان‌های خود در قالب «واحد ملی» و جهان مبتنی بر «وجود واحدهای ملی مستقل» است؛ مشکل آفرین باشد. این تعارض به طور مشخص در سطوح زیر قابل پیش بینی می‌باشد.

۱ - معارضة با ایده حکومت اسلامی^{۴۰} که هدف از آن به چالش فرا خواندن اصل حکومت دینی و وادار کردن جمهوری اسلامی ایران، برای چشم پوشی از اصول اسلام سیاسی و گردن نهادن به فرآیند «عرفی‌گرایی»^{۴۱} می‌باشد. این خواست از آن جا که با فلسفه وجود انقلاب اسلامی - مبنی بر معرفی گفتمان اسلام سیاسی و تحقق آن در عرصه عمل - تقابل جدی دارد؛ نقطه اصلی تلاقی فرهنگ جهانی با فرهنگ اسلامی خواهد بود.^{۲۳}

۲. معارضة با سازمان دولت اسلامی که در سطحی پایین‌تر، و در قالب درخواست اعمال تغییراتی در سیستم سیاسی تجلی می‌نماید. این فشارها می‌تواند، روش‌های مورد استفاده نظام سیاسی را متأثر سازد، که برخی از آنها با استراتژی تعدیل و تغییر روش، قابل رفع، و پاره‌ای دیگر از این فشارها که تغییر را متوجه مبادی اصلی حکومت اسلامی می‌نماید، غیر قابل پذیرش و در نتیجه تعارض برانگیز خواهد بود. طرح مقولاتی چون حقوق بشر، آزادی بیان، الگوی روابط اجتماعی و یا حقوق فردی، عموماً در این حوزه قرار دارند.^{۲۴}

۳ - معارضة با فیزیک دولت اسلامی، که نازل‌ترین سطح از تقابل را شامل می‌شود و به شکل هجوم و تلاش برای نابودی منابع، آسیب زدن به جمعیت، تجزیه‌طلبی در قلمرو و... را شامل می‌شود.^{۲۵}

بر این اساس، انقلاب اسلامی در محور «هویت» نیز، با پروژه «جهانی‌سازی» مشکل دارد و چون مقید به «ایده حکومت اسلامی» است، بیش از برخوردار از فرصت‌ها، با تهدیداتی از این ناحیه روبرو می‌باشد.

د. سیاست و تعارض

این محور بر خلاف محورهای سه‌گانه پیشین، مستقیماً متوجه جمهوری اسلامی - به عنوان نظام سیاسی - است، که حامل ایده و ارزش‌های انقلاب اسلامی می‌باشد. این واقعیت که انقلاب اسلامی بدون جمهوری اسلامی در عرصه سیاست، شناخته نمی‌شود، ما را وادار می‌دارد که صیانت و تلاش برای حفظ جمهوری اسلامی از گزند آفات را، به عنوان یک امر واجب تلقی نماییم که به گفته امام خمینی (ره) از اهم واجبات به شمار می‌آید. از این منظر جهانی شدن برای انقلاب اسلامی نیز پیامدهای فرصت‌سازي ندارد و بیشتر تهدید ساز تلقی می‌گردد. شایان ذکر است که در این قسمت «انقلاب اسلامی» در چهره «جمهوری اسلامی» به عنوان یک «واحد ملی مستقل» مطرح است و ابعاد ارزشی و فرهنگی آن - که در سطور پیشین به طور مستقل به آن پرداخته شد - مد نظر نیست. با این حال پیام پروژه جهانی‌سازی، مثبت نبوده و با تأکید بر محورهای زیر از بروز تهدیداتی سخن می‌گوید که کشور (و انقلاب اسلامی ما) را همچون بسیاری دیگر از واحدهای ملی حاضر در جهان سوم، تهدید می‌نماید. تهدیدهای عمده ناشی از موارد بالا عبارتند از:

۱ - تضعیف حاکمیت ملی

«گفتمان حاکمیت»^{۴۲} جوهره اصلی «دولت‌های ملی» را شکل می‌دهد که از زمان قرار داد «وستفالی»^{۴۳} تا به امروز مورد توجه و استناد دولت‌های ملی بوده است.^{۴۶} با این حال، آنچه که «مارشال مک لوهان»^{۴۴} کوچک شد جهان و تراکم زمانی و مکانی آن خوانده؛ ما را در آستانه آزمون عصر تازه‌ای قرار داده است که در آن «حاکمیت ملی» اعتبار پیشین خود را به نفع قدرت‌های برتر جهان، از دست می‌دهد.^{۴۷} «دیوید هلد» این روند تازه را در قالب شش گزاره - چنان که در نمودار شماره ۲ آمده - بیان داشته است. با توجه به محتوای گزاره‌های شش گانه، معلوم می‌شود که جهانی‌سازی، در گستره جهان به دنبال نفی حاکمیت‌های ملی مستقلی است که مایل به اجرا و تبعیت از الگوهای خاص خود هستند. حاکم شدن یک نظم «سیاسی - قانونی» فراملی، در واقع به معنای سيطرة الگوی سیاسی لیبرال دموکراسی است، که در تقابل جدی با الگوی حکومت دینی

نمودار شماره ۲ گزاره‌های شش گانه جهانی سازی



اگر چه تحلیل بالا اجماعی نبوده و در خصوص جایگاه دولت ملی در عصر جهانی، سه دیدگاه متفاوت عرضه شده که از زوال، تعدیل و بقای آن سخن می‌گوید؛ اما چنین به نظر می‌رسد که دیدگاه نخست با تفسیر جاری از جهانی شدن انطباق بیشتری دارد. این سه دیدگاه عبارتند از:

الف - اندیشه گرانی که قائل به پایان یافتن عمر حاکمیت ملی بوده و همچون هلد از تحقق سلطه‌ای فراگیر سخن می‌گویند؛ در این خصوص می‌توان به نوشته‌های «زورن»^{۴۵} و «اهمت»^{۴۶} اشاره داشت.^{۲۸}

ب - اندیشه گرانی که جهانی شدن را عامل موثری در باز تعریف دولت ملی تلقی ننموده و آن را فضای تازه‌ای برای نقش آفرینی دولت‌های ملی ارزیابی می‌نمایند. «کارت»^{۴۷}، «واد»^{۴۸}، «هی‌رست» و «تامپسون» از جمله این نویسندگان می‌باشند، که هر یک با استدلالی خاص، این معنا را مورد توجه قرار داده‌اند.^{۲۹}

ج - اندیشه‌گرانی که بین این دو دیدگاه جمع کرده‌اند. ایشان ضمن نقد حاکمیت سنتی، از «منطقه گرایی» به عنوان بدیلی برای «سیطره جهانی» سخن می‌گویند. «گلوب»^{۴۹}، «کیوهان» و «هاس»^{۵۰} از بیان کنندگان این دیدگاه به شمار می‌آیند.^{۳۰} از آن جا که «جهانی‌سازی» ایده نخست را مد نظر دارد، تهدیدی جدی برای نظم مبتنی بر «دولت - ملت» به شمار می‌آید که نموده‌های آن را می‌توان، در سیطره‌جویی‌های اظهار شده از سوی آمریکا که در تقابل مستقیم با حاکمیت ملی سایر کشورهاست، مشاهده نمود. اندروهورل^{۵۱} با توجه به همین مساله است که می‌نویسد:

«جهانی شدن به طور کامل نظم جهانی مبتنی بر دولت و سلسله مراتب جهانی را به مبارزه فرا خوانده است.»^{۳۱}

در این منظر «ملیت» که پیش از این مبنای سیاستگزاری در گستره جهانی و روابط بین الملل به حساب می‌آمد، حجیت خود را از دست داده و به «امری ذهنی» تبدیل می‌شود که در بستر پروژه جهانی شدن، رنگ باخته و بدین ترتیب زمینه مناسب برای سلطه سیاسی ایدئولوژی صاحب زور و ارتباطات، فراهم می‌آید. اندرسن^{۵۲} با اطلاق وصف «ایدئولوژیک و سیاسی»^{۵۳} به این سلطه تازه، خطر ساز بودن آن را به طور مشخص بیان داشته است. وی با توجه به واقعیات نمود یافته از پروژه جهانی سازی عملاً دولت ملی را به نفع قدرت‌های برتر سلطه‌جو، از عرصه سیاست بین الملل خارج می‌سازد.^{۳۲}

نتیجه این بحث در گستره انقلاب اسلامی؛ کم رنگ ساختن ماهیت جمهوری اسلامی به نفع نیروهای موثر در بیرون از آن است که در پرتو شعارهای جهانی و ارتباطات فراگیر، به صورت یک سویه اقدام به تأثیر گذاری نموده و با تمسک به ایده «زوال دولت ملی»، هر گونه حضور فعالانه نظام سیاسی (جمهوری اسلامی) در حمایت از «ایدئولوژی انقلاب اسلامی» را، زائد و غیر قابل پذیرش می‌خوانند. به عبارت دیگر، جهانی سازی با تضعیف ایده «جمهوری اسلامی» عملاً راه را بر بسط و ترویج «ارزش‌های انقلاب اسلامی» سد می‌نماید.

۲- نفی اصل برابری ملی

از جمله امتیازهای برجسته نظام بین الملل مبتنی بر «دولت - ملت‌ها»، رعایت نسبی اصل «برابری» می‌باشد که به تدریج و در پی رشد و توسعه برخی از روندهای جهانی، تضعیف شده و به چالش فرا خوانده می‌شود. اما آنچه در خصوص پروژه جهانی سازی قابل توجه می‌نماید، رسمیت بخشیدن به «نابرابری» است که «بندیکت کینگزبوری»^{۵۴} در مقاله «حاکمیت و نابرابری» بر آن تصریح نموده است.^{۳۳} بر این اساس برخی از صاحبان قدرت اجازه و امکان آن را می‌یابند که بر خلاف سایر هنجارهای جهانی و با استناد به خواست‌های خود، اقدام به اعمال نامشروع قدرت نمایند و برای خود حقی بیش از آنچه که سایر بازیگران دارند، قائل شوند.^{۳۴}

«اندرو هورل» با توجه به همین موضوع است که از «اصل نابرابری و امنیت» سخن گفته و بر این باور است که: اصل نابرابری، مسلمات پیشین - از قبیل اینکه، مرجع امنیت^{۵۵} تهدید امنیتی^{۵۶} و روش تحصیل امنیت چیست^{۵۷} - را متحول ساخته و تصویر تازه‌ای از امنیت، ارائه می‌دهد که در آن تمام دول ملی از حق یکسانی برخوردار نیستند.^{۳۵}

نتیجه حاکم گشتن این اصل بر عرصه روابط بین الملل، ایجاد حق نامشروعی برای زورمندان است؛ تا فارغ از ملاحظات حقوقی - انسانی مربوط به نظام ملی و یا تحدیدات ناشی از مؤسسات قانونی منطقه‌ای و جهانی، صرفاً با استناد به توان مادی بالای خود به «مداخله» در امور سایر واحدهای ملی همت گمارند و سعی نمایند تا منازعات فرهنگی - تمدنی خود را با ابزار زور رفع نمایند. به عبارت دیگر، جهانی سازی فضایی

را ایجاد می‌نماید که در آن «نظامی‌گری مترقی و مدرن» به مثابه «روشی مشروع» برای نیل به اهداف ایدئولوژیک و سیاسی به شمار می‌آید. معنای این سخن؛ می‌تواند بروز منازعات نابرابر، میان قدرت‌های برتر و رقبای ایدئولوژیک آنها باشد.

نتیجه‌گیری

نوشتار حاضر با بیان دو نکته، که ابعاد نظری و عملی جهانی شدن را برای انقلاب اسلامی تبیین می‌نماید، پایان می‌یابد:

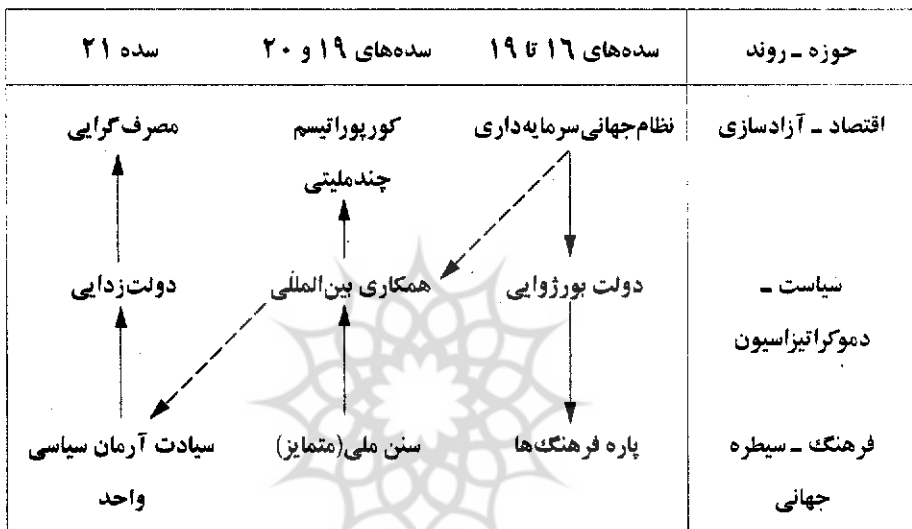
۱ - معنای جهانی شدن برای ما

عنوان کلان «جهانی شدن» قابل دریافت دو گونه از تفسیر متفاوت و متعارض می‌باشد. الف - جهان‌گرایی^{۵۸} که هدف از آن رسیدن به آرمان‌ها و اصول مشترکی است که بتواند جوابگوی نیازهای اساسی انسان باشد. این رویکرد که در ادیان الهی مد نظر می‌باشد، نه مبتنی بر «سلطه» و «اعمال‌زور» بلکه بر مبنای «اقناع» و «پاسخ‌گویی» می‌باشد. بر این اساس انسان با اعتقاد به اصول و مبادی اولیه و مهمی که نقش حیاتی در زندگی جمعی آنها دارد، به آن جا می‌رسد که در قالب «امتی واحد» قرار گرفته و راه همکاری و گفت‌وگو را بپیمایند. تکیه اسلام و سایر ادیان الهی بر آموزه‌هایی عالی؛ چون عدالت، کرامت، مساوات و... در همین راستا مفهوم می‌یابد.^{۳۶} تجلی این روند را می‌توان در حیات سیاسی - اجتماعی انسان نیز مشاهده کرد. گرایش انسان به مقولاتی چون «امنیت مشترک» (که بر گرفته از سه اصل: برابری، عدالت و مقابله به مثل بود)، «امنیت دسته جمعی» (چنان که در منشور سازمان ملل متحد و در قالب اصل برابری و عدم مداخله مورد توجه قرار گرفته) و «امنیت فراگیر» (که در پی گسترش امنیت از بعد نظامی به سایر ابعاد زندگی می‌باشد) از این جمله است.^{۳۷} بر این سیاق، جهانی شدن اگر به ارائه مفهوم تازه‌ای چون «امنیت جهانی» ختم گردد که هدف از آن ایجاد آرامش برای شهروندان - اعضای جامعه و دولت‌ها - بدون تمسک به زور و با استفاده از اصل نظارت همگانی باشد؛ می‌توان ادعا کرد که جهانی شدن یک فرصت امنیتی است.^{۳۸}

ب - جهانی سازی که بر تلاش یک یا چند واحد ملی دارای ایدئولوژی واحد برای بسط و حاکم ساختن ارزش‌های مورد نظرشان در گستره جهانی - به روش‌های متفاوت؛ اعم از نظامی، اقتصادی، سیاسی و ارتباطاتی - دلالت دارد. از این منظر جهانی

شدن مرحله‌ای دیگر در حیات سرمایه‌داری تلقی می‌شود که سیادت آرمان لیبرالیسم را ۴۵ به عنوان هدف اصلی خود برگزیده است. (نمودار شماره ۳)

نمودار شماره ۳- آرمان سازی «جهانی شدن»



منبع: جهانی شدن، ص ۲۲۲.

نمودار شماره ۳ حکایت از آن دارد که منظور اصلی از جهانی شدن، روند مبتنی بر اعمال سلطه‌ای می‌باشد که در حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ، به دنبال ترویج و حاکمیت بلامنازع ارزش‌های لیبرالیستی می‌باشد. بر این اساس می‌توان پیش‌بینی نمود که جهانی سازی چهار گونه از تعارض‌ها را بین جمهوری اسلامی ایران - به عنوان حامل ارزش‌های عالی اسلامی که از طریق انقلاب اسلامی به درون جامعه و حکومت راه یافته‌اند - با قدرت‌های مسلط و برتر جهان معاصر که پس از فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی، خود را تنها بازیگر مطرح و شایسته سیادت بر گستره جهانی می‌بینند، احیا نماید:

اول. تعارض فرهنگی؛ که در قالب استراتژی قدرت‌های مسلط برای تغییر فرهنگ

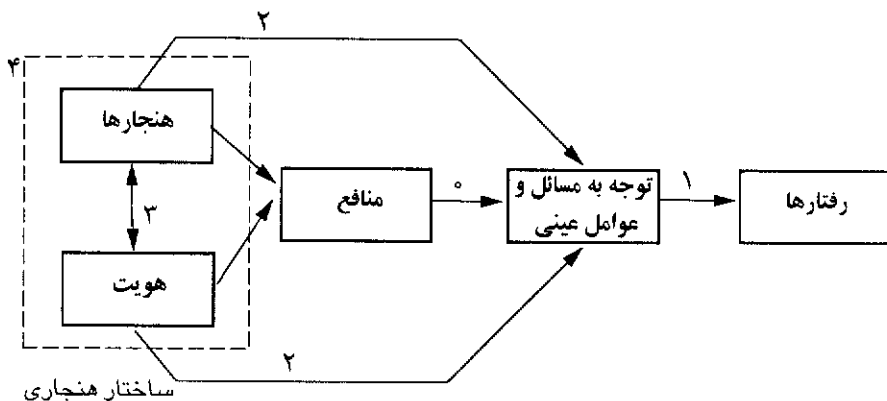
سیاسی ارائه شده از سوی انقلاب اسلامی، نمود می‌یابد.

دوم. تعارض هنجاری که در قالب استراتژی قدرت‌های مسلط برای تغییر نگرش انسان مسلمان به زندگی و تحوّل الگوهای رفتاری و عقاید ایشان نمودار می‌شود.

سوم. تعارض هویتی که در قالب استراتژی قدرت‌های مسلط برای نفی اصل ایده «حکومت دینی» تجلی می‌یابد.

چهارم. تعارض سیاسی که لایه ظاهری این تقابل را نشان می‌دهد و به استراتژی قدرت‌های برتر، برای به شکست انجامیدن تجربه «جمهوری اسلامی» (به عنوان یک الگوی دینی بدیل متناسب با شرایط قرن بیستم و بیست و یکم) دلالت دارد.

بر این اساس جهانی سازی چهار کانون «فرهنگی - هنجاری - هویتی - سیاسی» را به طور همزمان، مورد توجه قرار داده و در معارضه با «انقلاب اسلامی»، آنها را احیا و فعال می‌نماید. این چهار کانون که نحوه ارتباط و عملکرد آنها در نمودار شماره ۴ آورده شده است؛ هویت، هنجار، منافع، و رفتارهای تعریف شده از سوی انقلاب اسلامی را به چالش فرا خوانده است و با کمک ابزارهای تبلیغاتی، اقتصادی و نظامی، سعی در تضعیف و در نهایت زوال آنها دارد. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که: تفسیر و نمود حاضر از جهانی شدن، چون با شاخصه‌های «جهانی سازی» انطباق بیشتری دارد، به طور یقین بیش از آنکه فرصتی امنیتی به شمار آید «تهدیدی» جدی محسوب می‌گردد؛ تهدیدی که برای مواجهه با آن لازم است به تدبیر و تامل بسیار نموده و در نهایت به راهکارهای مناسبی برای صیانت از «هویت»، «هنجارها» «منافع» و «رفتارهای» سیاسی خود در مقابل هجوم مکتب بدیل، دست یابیم.



Source: The Culture of National Security, p. 462

بر این اساس، واضح است که اگرچه جهانی شدن فرصت‌هایی برای سایر بازیگران داشته باشد، اما برای «ما» با توجه به لوازم منطقی و عملی آن و همچنین امکانات ما، «جهانی سازی» را تداعی می‌کند که صغبه تهدید زایی آن بر «فرصت سازی» اش غلبه دارد. تذکار این مطلب بدین سبب ضروری و مهم است که در تعیین نوع استراتژی ما برای مواجهه با «جهانی شدن» مؤثر بوده و از «ساده انگاری» و یا «آرمان گرایی» افراطی، با زمان می‌دارد.

۲. استراتژی انقلاب اسلامی

جهت طراحی یک استراتژی مناسب و کارآمد در مواجهه با پروژه جهانی سازی، استفاده از روش تحلیل ماتریسی مناسب و مفید است. در این روش عرصه سیاست بین الملل به صفحه شطرنجی تشبیه می‌شود که هر یک از دو بازیگر اصلی، گزینه‌های متعدد مختلفی را در مواجهه با رقیب خود دارا می‌باشند. تبیین هر یک از این گزینه‌ها و سپس محاسبه (و گمانه زنی) نتایج حاصله از انتخاب هر یک از گزینه‌ها، گام نخست در طراحی استراتژی - براساس این مدل - می‌باشد. اگر چه این روش طراحی استراتژی، کامل و عاری از نقص نیست؛ اما از آن جا که هیچ روشی کامل و بدون نقصی وجود ندارد تا بتوان به آن تمسک جست، در این جا از این روش برای طراحی استراتژی

الف. بازیگران اصلی

A = جمهوری اسلامی ایران به عنوان نظام سیاسی حامل ارزش‌های عالی انقلاب اسلامی

B = آمریکا به عنوان نظام سیاسی قدرتمندی که پس از فروپاشی کمونیسم، خود را قدرت برتر بلامنازع می‌داند.

ب. گزینه‌ها

هر یک از دو بازیگر، گزینه‌های متفاوتی به شرح زیر دارا هستند:

گزینه‌های A

۱. تقابل = ورود به معارضه‌ای تمام عیار در سطوح سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی.

۲. تعدیل = تقسیم اهداف ملی؛ به دو دسته حیاتی و غیر قابل چانه زنی و اهداف قابل معاوضه؛

سیس بازی کردن با منافع گروه دوم و صیانت از منافع گروه نخست.

۳. استحاله = رها کردن ارزش‌های پذیرفته شده و تمکین از قدرت برتر

گزینه‌های B

۱. تقابل = اقدام رسمی در عرصه‌های مختلف برای نابودی B.

۲. توطئه = اقدام غیر رسمی جهت فروپاشی B از درون.

۳. مدارا = رها کردن B و داشتن روابط سرد در چارچوب موازین بین الملل. برای B این گزینه مفهوم تعدیل در چارچوب بین‌المللی را می‌دهد.

ج. نتایج نهایی

مجموع گزینه‌های سه گانه‌ای که در اختیار هر یک از بازیگران است، ۹ امکان را مطرح

می‌سازد که از این میان، ۲ امکان منتفی و ۷ امکان احتمال وقوع دارد. استراتژی‌های

هفت گانه منتج عبارتند از:

۱ - درگیری زود هنگام

در این وضعیت هر دو گزینه A و B، جهت مقابله با دیگری عزم خود را جزم

کرده و تمام توان خود را برای ضربه زدن به حریف به کار می‌گیرد؛ نتیجه این

استراتژی درگیری بزرگی است که جهان را متاثر می‌سازد.

۲- درگیری با تأخیر

چنانچه A استراتژی معتدلی پیشه نماید و B استراتژی تقابل؛ در آن صورت می‌توان پیش بینی کرد که درگیری A و B به تعویق خواهد افتاد. چرا که تعدیل استراتژی در این وضعیت چندان پایدار نبوده و حتی ممکن است با مقاومت رقیب و بی‌توجهی او نیز مواجه شود و یا به تقابل و یا به استحاله تغییر حالت دهد. چنانچه تعدیل در این تغییر وضعیت به تقابل منتهی شود، درگیری بناچار - و با تأخیر - رخ خواهد داد. چنانچه استراتژی تعدیل به استحاله تبدیل شود، در آن صورت نفی درگیری را خواهیم داشت.

۳- نفی درگیری

چنانچه بازیگر A، در مواجهه با استراتژی تقابل B، استراتژی استحاله را پیشه کند و تسلیم خواست‌های B شود، در آن صورت درگیری منتفی می‌شود.

۴- درگیر دیر هنگام

چنانچه A استراتژی تقابل و B استراتژی مدارا را پیشه نماید، می‌توان پیش بینی کرد که در نهایت و پس از گذشت زمان نسبتاً طولانی، درگیری مجدداً رخ خواهد داد. علت این امر نیز آن است که مدارا نیز؛ همچون تعدیل استراتژی پایدار در این وضعیت نمی‌باشد و به واسطه جدیت و استمرار B در استراتژی تقابل، به تقابل و توطئه تبدیل می‌شود که معنای هر دو، «درگیری» به صورت مستقیم یا غیر مستقیم است.

۵- همکاری متزلزل

اگر A استراتژی تعدیل و B استراتژی مدارا را پیشه نمایند، احتمال آن که زمینه همکاری بین دو بازیگر در چارچوب موازین بین‌المللی و در حدی پایین صورت پذیرد، می‌رود. علت تزلزل این وضعیت، در آن است که هر دو استراتژی مدارا و تعدیل ناپایدار هستند و امکان تبدیل آنها به گزینه‌های دیگر می‌رود.

۶- درگیری متزلزل

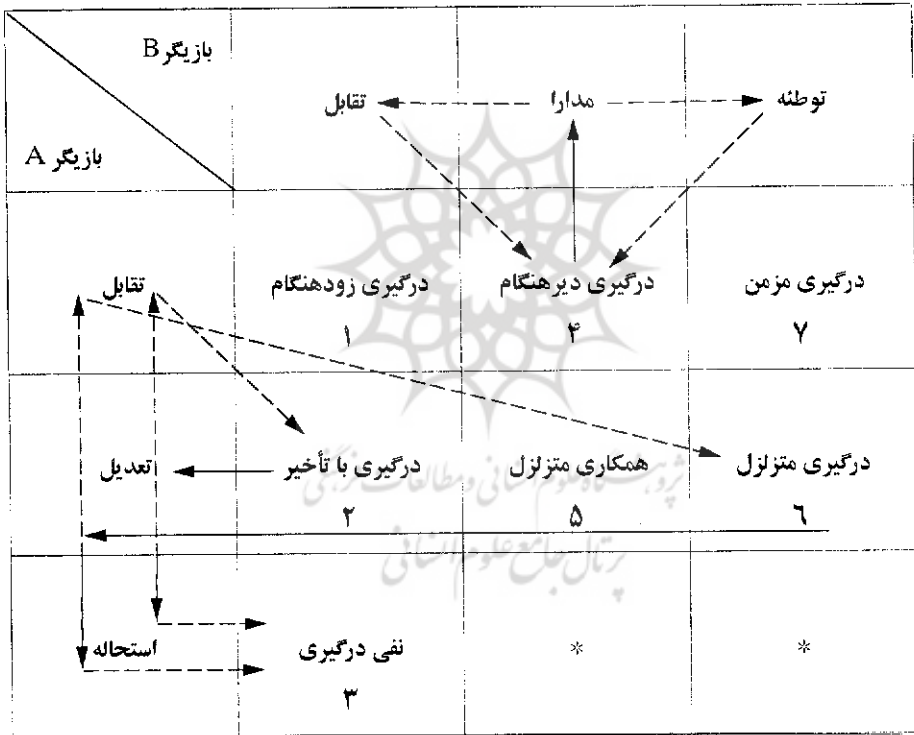
اگر A استراتژی تعدیل و B استراتژی توطئه را پیشه نماید؛ در این وضعیت امکان آن وجود دارد که A به نفع استراتژی تقابل تغییر موضع داده و در مقام تلافی رسمی بر آید. نتیجه این وضعیت نیز درگیری است که به علت ناپایداری گزینه تعدیل و تقابل در این وضعیت؛ امکان دارد پس از بروز درگیری، بازیگران تغییر استراتژی داده و وضعیت پیشین را حاکم سازند.

۷- درگیری مزمز

چنانچه A استراتژی متقابل و B استراتژی توطئه را پیشه نماید، نوعی از

روابط خصمانه پدید می آید که برای مدت مدیدی بر فضای روابط دو بازیگر سایه افکنده و به صورت مزمی عمل می نماید، تا در نهایت به زوال A یا تغییر استراتژی B در جهت تقابل یا مدارا و یا تغییر استراتژی A، در جهت تعدیل یا استحاله منجر می شود، که در آن صورت این وضعیت هایی پدید می آیند که ذکرش رفت.

با توجه به نمودار شماره ۵ می توان گزینه های مختلف و وضعیت ها و استراتژی های هر دو بازیگر را به تفکیک ملاحظه نمود.



* چنانچه A استراتژی استحاله را پیشه نماید، زمره اردوگاه قدرت برتر درآمده و در نتیجه؛ افزودن حالت و گزینه مدارا و یا توطئه در مورد B بلا موضوع می شود. بنابراین این دو حالت را غیر منتج می خوانیم.

چنانکه از نمودار بالا بر می آید، جهانی سازی در اکثر حالات برای ما - اگر خواهان حفظ اصول و مبادی مان باشیم - جز تقابل و درگیری چیز دیگری به ارمغان نمی آورد.

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که؛ جهانی شدن با معنای جاری از آن در عرصه ۵۱ سیاست بین‌الملل، تهدیدی جدی برای ما به شمار می‌آید که دیر یا زود ما را به چالش با قدرت‌های سلطه جو فرا خواهد خواند.

پی‌نوشت‌ها:

1. Tamilson
2. Human Experiences
3. Human Needs
4. Cultural Pluralism
5. Globalizing Project
6. Globalism Process
7. Peter Worsley
8. David Held
9. Cosmopolitan Democracy
10. New Cosmopolitan Order (NCO)
11. Transnational common structure of political action
12. Hegemonic
13. Samuel P. Huntington
14. Barry Holden
15. Peter J. Katzenstein
16. The Culture of National Security: Norms & Identity in World Politics
17. Richard Ulman
18. Ronald L. Jepperson
19. Alexander Wendt
20. Formal Institution
21. Security Regime
22. Amity
23. Enimity
24. Frederick Frey
25. Kenneth Waltz
26. Globalised Culture
27. John Tomlinson
28. Utopian
29. Norms
30. Poul Kowert
31. Jeffery Legro
32. Ecological process
33. Mancur Olson
34. Robert Herman
35. Social process
36. In - group, Out - group relation
37. Internal process
38. Roberx Keohane
39. Judith Goldstain
40. The Idea of Islamic State
41. Secularism
42. Discourse of Sovereignty
43. Westphalia
44. Marshall Macluhan
45. Zurn
46. Ohnmate
47. Carrett
48. Wade
49. Golub
50. Hoss
51. Andrew Hurrell
52. Anderson
53. Cultural - Ideological Political Construction
54. Benedict Kingsbury
55. Whoes Security
56. Against what kind of threats
57. How Protected
58. Globalism



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ

1. Tracey Skelton & Tim Allen (Eds), *Culture & Global Change*, London & NewYork, Routledge, 1999, p. 23.
2. Ibid.
3. David Held, *Democracy & the Global Order: From the Modern State to Cosmopolitan Governance*, Polity Press, 1995, esp. chap. 4.
4. Ibid., pp. 113-4.
5. See Francis Fukuyama, *The End of History and the Last Man*, NewYork, Free Press, 1992.
6. See Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilization & The Remaking of World Order*, Simon & Schuster Inc., 1996.
7. Barry Holden (Edi), *The Global Democracy*, London & NewYork, Routledge, 2000 , pp. 179-200.
8. Peter Katzenstein (Edi), *The Culture of National Security: Norms & Identity in World Politics*, New York, Columbia University Press, 1996, p.2.
9. Richard Ullman, "Redefining Security", *International Security*, 8, No.1, Summer 1983, pp. 129-153.
10. *The Culture of National Security*, op. cit (note:8), p.34.
11. Ibid., p.33.
12. Ibid., pp.35-37.
13. Ibid., p.33.
14. Ibid., p.22.
15. See Martin Albrow, *The Global Age*, Polity Press, 1996.
16. *The Culture of National Security*, op. cit (note:8), pp.470-478.
17. See Mancur Olson, *The Rise & Decline of Nations: Economic Growth, Stagflation & Social Rigidities*, New Hawen, Yale University Press, 1988.

18. See Robert Herman, "Identity, Norms & National Security: The Soviet Foreign Policy Revolution & the End of Cold War", in *The Culture of the National Security*, op. cit (note: 8), pp. 257-271.
19. See Narindar Singh, *Economic & the Crisis of Ecology*, London, Bellew Books, 1989; B. Kepstein, *Political Economy of National Security*, Mc Grow Hill, 1992; Barry Buzan, *People, States & Fear*, Harvester , Wheat Sheaf, 1983.
20. See R.D.Lipschutz, One World Or Maney? Bulletin of Peace Proposals, 22: 2, 1991, pp. 189 - 198; Sverre Lodgard & Karl Birnharm (Edis), *Overcoming Threats to Europe: A New Deal for Confidence & Security*, Oxford, Oxford U.P., 1987.
21. *The Clashes of Civilizations & the Remaking of world Order*, op. cit (note:6); chap.1.
22. See Muzafar Sherif, *The Psychology of Social Norms*, New York, Harper, 1939, K. Ohmae, *The Borderless World*, London, Collins, 1990; P. Hirst & G. Thompson, *Globalization in Question*, Combridge, Polity Press, 1996.
23. See Akbar S. Ahmed & Hastings Donnan (Edis), *Islam, Globalization & Postmodernity*, London & New York, Routledge, 1994; Daniel L. Byman, et.al., *Iran's Security Policy*, [http. "www. adobe.com / products/ acrobat / leadstep.html](http://www.adobe.com/products/acrobat/leadstep.html).
24. See Ali Mohammadi, *International Communication & Globalization: A Critical Introduction*, London, SAGE, 1997.
25. See *Irans Security Policy*, op. cit (note: 23).
26. See David Held, *Democracy & The Global Order: From The Modern State to Cosmopolitan Governace*, Cambridge, Polity Press, 1996.
27. See *The Borderless World*, op, cit (note:22).
28. Ibid.

29. See *Globalization in Question*, op. cit (note: 22).
30. See Barry Holden (Edi), *The Global Democracy*, London & New York, Routledge, 2000.
31. Anderw Hurrell, "Inequality & Sovereignty" , in : Anderw Hurrell (Edi), *Inequality, Globalization & World Politics*, Oxford, Oxford University Press, 1999.
32. See Benedict Anderson, *Imagined Communities*, London, Verso, 1991.
33. See Benedict Kingsburg, "Sovereignty & Inequality", in: *Inequality, Globalization & World Politics*, op.cit (note:31), pp.66-94.
34. See Sverker Fustavsson & Leif Lewin (Edis), *Future of the Nation - State*, Routledge, 1996.
35. See Anderw Hurrell, "Inequality & Sovereignty" op.cit(note:31).
36. See Mahmood Alinezhad, *Imagination, Meaning & Revolution: The Imaginary Sources of The Revolutionary Power of Islam in Iran*, esp. chaps:1-2.
37. See *Our Global Neighbourhood*, <http://www.egg.ch/contents.1-2.html>, p.3.
38. Ibid, pp. 4-10.
39. See Zbigniew Brzezinski, *The Grand Chessboard: American Primacy & its Geostrategic Imperatives*, U.S.A, Basic Books, 1997; Hooshang Amirahmadi, (Edi), *Revisiting Iran's Strategic Significance in the Emerging Regional Onder*, New Brunswick, U.S.- Iran Conference, 1995.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی